

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

بحث در استدلال یا استیناص یا تأیید به روایات واردی در باب مضاربه بود. که در بخشی از این روایات این چنین آمده بود که اگر عامل از حدودی که مالک تعیین کرده و شرایطی را که مالک تعیین کرده تخلف کند در این موارد امام سلام الله علیه فرمودند که ضامن است اما اگر مع این تخلفش رفت این معامله را انجام داد و سودی حاصل شد این سود به همان نحوی که در مضاربه قرار داده اند بین مالک و این عامل متخلف تقسیم می شود و به اندازه ی همان چیزی که در مضاربه قرار دادند آن مالک سود می شود شیخ قدس سره نظر شریف شان این است که به این روایات نمی شود استدلال کرد برای صحت فضولی مع الاجازه. بلکه علی تقدیری می توان استیناص جست، یعنی آن وحشت صحت فضولی را با این روایات از بین برد، که یعنی این چون وحشت آور است مستبعد هست که نمی شود قائل به آن شد نباشد صحت فضولی بعد الاجازه. و علی تقدیر این می شود مؤید. و حاصل فرمایش ایشان که دیروز توضیح دادیم حالا من فقط روایت آن را عرض می کنم که مطلب مرور شده باشد تا این که ببینیم فرمایشاتی که اعلام حول فرمایش شیخ فرمودند چه می شود.

فرموده «فإنَّها إنْ أُبْقِیت علی ظاهرها من عدم توقّف ملک الربح علی الاجازة» چون در این روایت نفرموده اگر آن مالک اجازه کرد. خواندیم روایتش را، این مقید به این نبوده. «كما نُصِب الی ظاهر الاصحاب و عدّ هذا خارجاً عن بیع الفضولی بالنص كما فی المسالك و غیره» که گفته اند این ولو تخلف کرده ولی این خارج از بیع فضولی هست بلکه به حکم شارع همان عمل بر اساس مضاربه هست. فلذا آن سود تقسیم می شود. این جا «کان فیها» در این روایات، «استیناصٌ لحکم المسئلة» چرا استیناص است؟ به این جا دقت بفرمایید. «استیناص بحکم المسئلة من حیث عدم اعتبار اذن المالك سابقاً فی نقل مال المالك الی غیره» از این روایات این مسئله به دست می آید که برای این که ملک کسی از او به ملک دیگر منتقل بشود این نیاز ندارد که سابقاً این مالک اذن داده باشد در آن معامله. می شود. اذن سابق لازم ندارد. این جور نیست که شارع اذن سابق را یک امر لابد منه بداند که لا یرفع یده عنه، چنین چیزی نیست. حالا که این جور هست پس در فضولی هم و لو اذن سابق نبوده همین جور که این جا اذن سابق نبوده که این معامله را برود انجام بدهد گفته بوده بابا توی این مضاربه فلان چیز را بخر، فلان چیز را نخر. یا از فلان محل برو بخر، از فلان محل نخر. این خلاف کرده. و یک فضولی ای انجام

داده در عین حال این مأذون نبوده به این معامله‌ای که این عامل دارد انجام می‌دهد به این معامله مأذون نبوده با این که نبوده حالا شارع بدون البته لزوم اجازه‌ی مالک خودش ولایت را اعمال کرده؟؟؟ و بخشی از این سود که علی القاعده باید تمام آن مال تو بشود اگر بخواهیم به مرّ قانون عمل کنیم چون مضاربه را که عمل نکردیم این کاری را کرده خارج از مضاربه بوده و قهراً اگر حالا اجازه بکند کل این سود باید مال این آقا باشد. مثل کسی می‌رود معامله‌ی فضولی می‌کند مال کسی را می‌فروشد در غیر مضاربه، خب بعد می‌آید اجازه می‌کند کل سود مال مالک می‌شود دیگر، نه این که یک خرده از آن مال آن شخص باشد که رفته این فضولی را انجام داده. پس می‌بینیم که با این که اذن سابق نبوده بلکه این جا حتی منع هم بوده. می‌گوید آن جا نرو بفروش. شارع آمده گفته که یک بخشی از این سود به تو منتقل می‌شود با این که بالاصالة باید بگوییم این جا مال، مالک است. شیخ می‌فرمایند این استیناص وحشت ما را از بین می‌رود که پس شارع یک جاهایی خودش چنین حکمی کرده. با این که اذن سابق نیست. پس بنابراین اگر بیاید ما به ادله‌ای بخواهیم بگوییم که بیع فضولی با اجازه‌ی لاحقه درست می‌شود با این که در سابق اذنی نبوده استیحاشی ندارد. اشباه و انظار دارد در شرع که این جوری کرده شارع دیگر.

خب «و إن حملناها» اگر این روایات را ما حمل کنیم «علی صورة رضا المالك بالمعاملة» که بگوییم نه امام یک حرف خلاف قاعده و تعبّدی این جا فرمودند. نه این جا و لو این که مالک گفته بوده برو آن جا، برو آن جا، ولی بعد که دید سود کرده علی القاعده راضی می‌شوند دیگر، سود کرده راضی می‌شوند و اجازه می‌کند. ولو اجازه‌ی او به قول آقای تبریزی به این است که می‌آید می‌گوید سود را خب بده. این عملاً دارد ابراز رضایت می‌کند. ابراز اجازه می‌کند دیگر. چون لازم نیست در اجازه‌ی فضولی بیاید به لفظ بگوید أجزت. اگر کاری هم بکند که دلالت التزام دارد آن کار بر این، مثلاً همان متاع، پول را می‌گیرد می‌گوید خب حالا بده. پول را بده. این جا هم بیاییم حمل کنیم بر همین. که امام علیه السلام که این جا این جوری دارد می‌فرماید مثل جواب استفتائاتی است که مراجع می‌دهند که قضیه را حمل می‌کنند بر آن چیزی که متعارف است. توی مسائلی که استفتاء می‌شود هیچ وقت نمی‌نویسند اگر شما خنثی نباشید این جوری هست. خنثی بودن یک فرد نادر است دیگر. و لو این که این قید هست ولی چون خلاف متعارف هست دیگر. علی القاعده جواب می‌دهند که این آدم خنثی نیست.

یا یک کسی مثلاً به انسان برخورد می‌کند مسئله سؤال می‌کند که من از تهران آمدم قم، الان نماز من این جا چه جوری می‌شود؟ خب دیگر شما نمی‌گویید سفر شما معصیت هست یا نیست؟ این احتمالی که معصیت باشد و بابای او مثلاً او را نهی کرده بوده یا موجب عقوبت او می‌شود این ها یک ... بله سؤال می‌کنید مثلاً آیا راننده

هستی یا نه؟ یا کثیر السفر هستی یا نه؟ اینها را. اما این که آیا گناه کار هستی در این سفر،؟؟؟ این جا هم امام علیه السلام کأنّ بر اساس این که معمولاً راضی می شوند دیگر و اجازه می دهند. یا بر اساس این، یا بر اساس این که، این که خیلی بعید است که امام علیه السلام این جا علی رغم این که جاهای دیگر خودشان فرمودند باید تصرف در ملک دیگری با رضایت او باشد و فرمودند اکل مال به باطل حرام است ممنوع است. این جا بیایند بفرمایند که بله بخشی از آن سود را تو بردار. با مال آن می شود. با این که این سود کل آن مال مالک است. چون بر اساس مضاربه که انجام نشده که. پس کل آن مال مالک است. امام هم همین جور است.

پس مقتضای آن ادله که هر حرمتی اکل مال به باطل باشد و مقتضای آن ادله ای که می فرماید «لا يجوز التصرف فيما لأحد الا بطيبة نفس منه» این است که تقیید کنیم این جا را و بگوییم این روایات ناظر به جایی است که ... حالا صرف نظر از آن حرف اول مان که غالباً راضی هستند. اطلاق آن مقصود نیست و مقید می شود به آن. یعنی حضرت می خواهند بفرمایند در واقع مراد جدی حضرت این است به واسطه ای آن ادله ی مقیده که این سود بر اساس آن مال او می شود. اگر مالک راضی باشد و اجازه بدهد به این انتقال.

خب می فرماید که «و إن حملناها على صورة رضا المالك بالمعاملة بعد ظهور الريح كما هو الغالب» یا «و بمقتضى الجمع بين هذه الاخبار و بين ما دلّ على اعتبار رضا المالك فى نقل ماله» و همچنین «و النهى عن اكل المال بالباطل إندرجت المعاملة فى الفضولى» این جا اگر این دومی را گفتیم قهراً این معامله وارد بحث فضولی می شود و مصداق فضولی می شود «و صحتها فى خصوص المورد» که خصوصیت مورد چه هست؟ خصوصیت مورد این است که یک مضاربه ای بوده این تخلف کرده و در آن مضاربه هم یک سهمی برای عامل قرار داده شده بوده. می فرماید «و صحتها فى خصوص المورد و إن احتمل كونها للنصّ الخاص الا أنّها لا تخلوا عن تأييد للمطلب» باز چرا تعیین مطلب می کنید؟ برای این است این جا بالاخره معامله فضولی بوده امام این جا را تصحیح کردند.

س: ولو یک تکه از آن تعبّدی هست دیگر؟ این که این طوری تقسیم بشود؟

ج: نه هیچی از آن تعبّدی نیست دیگر. معامله درست می شود به این که

س: بگوییم امضاء کرد بنابر فضولی، آن وقت چه جوری؟؟؟

ج: چون حمل می کنیم بر صورت اجازه دیگر. می گوییم چون بر خلاف آن چیزها می شود بر خلاف اکل ما به باطل می شود. یعنی مالک اجازه می کند.

س: بالاخره یک فرد؟؟؟ اجازه بکند نه بنابر این که ذیل آن قرارداد قرار بگیرد.

ج: نه پس یعنی اجازه می‌کند و رضایت می‌دهد که این مقدار مال به آن منتقل بشود از مال خودش. می‌گوید حالا که بالاخره این در این راستا رفته گام برداشته.

س: یعنی ممکن است بگوییم که اجازه می‌کند یعنی رضایتش را باید از جای دیگری دریاوریم. یعنی صرف اجازه کردن از توی آن در نمی‌آید.

ج: بله دیگر، چون دو تا چیز بود دیگر. اجازه می‌کند و راضی می‌شود به این که این....
س: به مقتضای ادله‌ی....

ج: بله، نه این که خود به خود. اجازه می‌کند و راضی می‌شود.

خب درست است این مال مورد خاص است ولی شما وقتی می‌بینید شارع فضولی را در یک مورد خاصی که البته نمی‌توانی در آنجا تعدی به جای دیگر بکنی، اگر آمد آنجا را تصحیح کرد و گفت به اجازه درست می‌شود آیا این مؤید این نیست که اگر ما یک اطلاقاتی را تمسک به آن بکنیم؟ خب مؤید می‌شود دیگر. یعنی نظیر دارد. ولو این که اگر خصوص این جا بود، این روایات بود نمی‌توانستیم مطلق فضولی را درست بکنیم. همین فرمایش شیخ یک فرمایش سرراستی هست. یعنی آن صورت می‌شود استیناص، این صورت می‌شود تأیید. و شیخ هم استدلال به این روایات نخواست بکند. فرموده علی آن تقدیر استیناص هست یعنی وحشت ما را از بین می‌برد که بابا اذن سابق نبوده چه جور می‌شود فضولی را درست کرد. اذن سابق نبوده؟ می‌گوید خب بابا این جا هم اذن سابق نبوده دیگر. و باز دومی را هم ... خب یک مورد که مسلم هست که شارع فضولی را درست کرده. حالا اگر این جا بود، دلیل ما فقط این ها بود نمی‌توانستیم تعدیه کنیم. ولی وقتی این جا را می‌بینیم این کار را کرده خب پس به اطلاقات و عمومات که دیگر می‌توانیم بگوییم «أَوْفُوا بِالْعُقُود» (مائده، ۱) «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره، ۲۷۵) می‌گیرد وحشت نداشته باشیم. این فرمایش شیخ اعظم.

حالا محقق خوئی قدس سره بحسب مصباح الفقاهه این جور اشکال کردند. فرموده «أَقُولُ أَمَّا الاحتمال الاول» که می‌خواهیم بگوییم که این خارج از فضولی است بالنص و تعبد کرده و کأنّ خود مضاربه را درست کرده. «اما الاحتمال الاول فیرد علیه أنّ مجرد الاستیناص لا يدلّ علی صحة بیع الفضولی فإنّه لا یفید الا الظنّ فهو لا یُغنی من الحق شیئاً».

من احتمال می‌دهم که مقرر این جا بدجور نوشته باشد و الا آخر این که چه اشکالی است به شیخ، مگر شیخ استدلال خواست بکند؟ استیناص گفت. و الا قبول دارد شیخ، می‌گوید استیناص به درد دلیلیت نمی‌خورد که، که ما اشکال کنیم بگوییم احتمال اول یرد علیه. «بل لا استیناص هنا أیضاً» خب حالا این اگر وارد باشد این شد که استیناص نیست. آن احتمال اول موجب استیناص و زوال وحشت و ایجاد انس نمی‌شود چرا؟ این جور فرموده.

فرموده که خب اگر شارع یک جا آمد فرمود که این بیع فضولی بلا احتیاج الی الاجازه درست است خودش کأنّ إعمال ولایت می کند می گوید اجازه نمی خواهد درست است. این چه ربطی دارد به آن جایی که به اجازه می خواهیم بگوییم که درست است؟ با اجازه ی مالک و من له الامر، که از او استیناص کنیم برای آن جا؟ چه ربطی به هم دارد که استیناص کنیم؟ خود شیخ وجه استیناص را بیان کرد. خودش چه فرمود؟ فرمود که کسی ممکن است که در عقد فضولی بیاید بگوید آقا درست است می گویند آقا باید از قبل اجازه داده باشد. چه طور می داند که درست است؟ این یک استیحاشی است از صحت عقد فضولی که همان جا رفته یک کاری کرده حالا بیاید اجازه بدهد. این را باید قبل از این ها بدهد. خب شیخ می فرماید بین این یک موردی را که شارع نص داریم با این که اجازه نبوده شارع آمده گفته درست است فرموده درست است پس این وحشت نداشته باش از این که عطف بکنی به اتلاقات ادله و بگویی فضولی، از این حیث وحشت نداشته باش. خب وجه آن، این را فرموده، خب این چه اشکالی دارد؟

می فرماید «بدیهه» چرا استیناص نیست؟ «بدیهه أن الحكم بصحة عقد الفضولی بلا احتیاجه الی الاجازة اللاحقة فی مورد خاص للنص» که همین نصوص باب مضاربه بود غیر مربوط بصحة المعاملة الفضولی مع الاجازة و ذلك لأن النص قد دلّ علی عدم اعتبار اذن المالك فی الاول بخلاف الثاني فإنه تُعتبر فی صحته اجازة المالك» آن جا اصلاً شارع می گوید اجازه ی مالک نمی خواهد اذن مالک نمی خواهد. من می گویم درست است یک مقدای از این سود هم می شود مال عامل. اما این جا ما اجازه ی مالک می خواهیم. این جا را چه طور می شود با آن جا قیاس کرد؟

«و اشتراك مورد النصوص مع سائر عقود الفضولية فی عدم اقتران العقد باذن المالك لا يقتضى الاتحاد من جميع الجهات» بله یک ما به الاشتراکی این جا دارند که آن جا اذن سابق نبوده و این جا هم اذن سابق نبوده. مگر اشتراک در یک جهت باعث می شود که در کل جهات بگوییم درست است و استیناص برای ما درست می شود؟ خب مگر شیخ این را فرموده؟ همین مقدار هم کفایت می کند برای استیناص، برای آن وحشت زدایی. شیخ هم نمی خواهد این را بفرماید که. مرحوم سید هم قدس سره شبیه این اشکال را ظاهراً توی هامش، حاشیه ی خودشان داشته باشند.

اما در این جا دو سه تا بیان هست برای این که این روایات نه استیناص می شود به آن کرد، نه مؤید هست.

س: بلکه نمی شود به آن ها استدلال کرد.

ج: بلکه نمی شود به آن استدلال کرد.

که این مطلب را، تصویرش را هم محقق سید قدس سره فرمودند در حاشیه و هم محقق اصفهانی قدس سره تصویر آن را فرمودند و هم محقق امام قدس سره فرمودند با یک اضافاتی که مرحوم امام دارند که حالا بعد از آن شاء الله فرمایش ایشان را هم مستقلاً عرض می‌کنیم.

من از محقق اصفهانی می‌خوانم و عرض می‌کنم که اصل آن چون یک مقداری عبارات محقق اصفهانی منسجم‌تر هست و شکل آن شکل استدلال و برهانی‌تر هست.

ایشان می‌فرماید که ما ممکن است که بگوییم این روایات باب فضولی نیست. و فرمایش امام که در این جا فرموده این معامله‌ی عامل صحیح است و بر حساب آن‌چه که در مضاربه گفته شده است سود به همان مقداری که قرار داده شده می‌رود در ملک عامل، این علی القاعده است. مضاربةٌ صحیحةٌ علی القاعدة است و هیچ فضولی‌ای در این وجود ندارد. پس ربطی به باب فضولی ندارد اصلاً.

تقریر اول این است که این از باب تعدد مطلوب است. به این معنا که این آقای مالک دو تا مطلوب دارد مطلوب اولی و اقصی و بهترین آن همین است که خودش گفته. فلان شیء را بخر، فلان محل معامله کن، و این‌ها. این مطلوب اولی هست. مطلوب ثانوی آن این است که حالا اگر این کار را نکردی خب معامله را انجام بده یک سودی گیر او بیاید بالاخره. چون آن را برتر می‌بیند. بالاتر می‌بیند، سودآوری آن را بهتر می‌بیند و کذا، آن مطلوب اولی آن هست، این مطلوب ثانوی آن هست. تعدد مطلوب هست. شبیه ترتّب هست. مترتب هستند پس هر دو مطلوب او هست. و این چه برود آن را انجام بدهد چه این را انجام بدهد به مضاربه عمل کرده. و سود تقسیم باید بشود. منتها اگر آن کار را انجام نداد خب چون تخلف کرده یک امری بر او ...

س: اگر سودش بیش‌تر باشد آن باز هم مطلوب ثانوی می‌شود؟

ج: نه آن‌که شرط کرده که فلان چیز را بخر، این بر اساس این هست که یک توهمی دارد یا واقعیت داشته. مثل این‌که صریحاً این جوری بگوید. بگوید من دلم می‌خواهد که آن کار را نکنی، اگر هم حالا نرفتی بکنی، آن باشد. س: ولی حالا اگر مصداقاً آن فرد ثانی خیلی بیش‌تر سود داد آیا واقعاً باز شبیه ترتّب است که آن مطلوب ثانوی هست؟

ج: آن بر اساس ...

س: نه بعد که منکشف شده امر.

ج: نه ترتّب در مقام انشاء هست که دارد می‌گوید.

س: نه در مقام حبش را دارم عرض می‌کنم.

ج: حب نفسانی خودش که می‌گوید الحمدلله.

س: نه پس در مقام حبّ نفسانی خودش، ممکن است که آن بالاتر باشد؟

ج: بله در واقع امر بله.

این راه اول. فرموده «و یُمكن دعوى الصحة بأحد وجهين فلا استيناس حينئذ كما لا دلالة بل اول كون عقد المضاربة على الوجه المذبور من باب تعدد المطلوب فالشراء على الوجه المخصوص هو الغرض الاعلى و المطلوب الاولی» شراء به آن نحوی که شرایط را می گوید مالک، این هو الغرض الاعلى و المطلوب الاولی، «و نفس الشراء» اصل این که یک معامله را انجام بدهی بدون حالا آن اصل معامله. «هو الغرض الادنى و المطلوب الثانوی فکلاهما مأذونٌ فيه مترتباً» هر دو مأذون فيه است. «فالمعاملة مرضیٌ بها على أى تقدير» چه با آن شرط عمل کند چه آن جا، چه ... خب این این جوری ترسیم می کند.

مرحوم سید قدس سره همین مطلب را یک جور دیگری بیان کردند. ایشان فرموده که این عامل را عامل خودش قرار داده که معامله کند. از نظر وضعی به تعبیر ایشان از نظر وضعی آن عامل را عامل قرار داده برای این که معامله کند. عیبی ندارد. بعد یک تکلیفی به او می کند که ربطی به آن حکم وضعی ندارد. تکلیف می کند. این تکلیف است. کاری به معامله ... پس مضاربه مطلق است. بعد یک تکلیفی به او کرده. حالا تکلیف هم در این جا مثل این که حالا شما مثلاً به یک کسی می گوئید که برو ... مثلاً بچه ی خودتان می گوئید برو نان بگیر. ولی می گوئید که من دوست دارم مثلاً سنگک بگیری.

س: نه دوست دارم استحبابی است.

ج: یعنی خواهش می کنم. یک خواهشی دارم. نه مطلقاً. هر جا می خواهی برو بگیر، حالا حوصله ات نگرفت، دیدی آن جا شلوغ است حوصله ی تو نمی گیرد که بایستی یا این جا نزدیک تر هست سر کوچه هست، فلان. من می گویم نان بگیر.

س: این می شود استحبابی

ج: بله استحبابی، شما بگو استحبابی. یا حالا بگو الزامی. مهم این است که ما می خواهیم تفکیک کنیم. بین وضع و تکلیف. حالا شما بگو وجوب استحباب...

س: باشد اما اجازه ی در تصرف ندارد اگر الزامی باشد.

ج: چرا تکلیف هست.

س: ???

ج: نه وضعی و تکلیفی. مثل چی هست؟ مثل این که شارع می فرماید که عند النداء معامله نکن، ولی درست است. اگر معامله کردی درست است.

س: این شرط آن هست؟

ج: نه شرط نیست. بر این داریم حمل می‌کنیم دیگر. شرط به این معناست دیگر. یعنی وضع.

س: خب؟؟؟ تکلیف وضعی است.

ج: ایشان فرموده است که «أَنَّ يُقَالَ إِنَّ مَجْرَدَ مَنَعَ الْمَالِكِ عَنْ تَصَرُّفٍ خَاصٍّ أَوْ السَّفَرِ إِلَى جِهَةٍ خَاصَّةٍ لَا يَسْتَلْزِمُ عَدَمَ الرُّخْصَةِ فِي الْمَعَامَلَةِ وَ بِعِبَارَةٍ أُخْرَى يُمَكِّنُ أَنْ يَكُونَ مَنَعُهُ مَنَعًا تَكْلِيفِيًّا مِنْهُ لَا وَضْعِيًّا حَتَّى يَسْتَلْزِمَ كَوْنَ التَّصَرُّفِ غَيْرَ مَأْذُونٍ فِيهِ بِالْإِذْنِ الْوَضْعِيِّ وَ إِنْ شَتَّ فَقُلْ إِنَّهَا مَحْمُولَةٌ عَلَى صُورَةٍ تَعَدُّ الْمَطْلُوبَ فَالضَّمَانُ إِنَّمَا هُوَ مِنْ جِهَةِ الْمَخَالَفَةِ فِي الْمَطْلُوبِ الثَّانِي وَ كَوْنَ الْمَعَامَلَةِ صَحِيحًا وَ الرِّبْحَ بَيْنَهُمَا مِنْ جِهَةِ الْمَوَافَقَةِ فِي الْمَطْلُوبِ الْأَوَّلِ»
س: إِنْ شَتَّ فَقُلْتُ بَهْتَرُ بُوَدَ بِهِ كَارِ نَمِي بَرْدُ چُون دُو تَا مَطْلَبُ دَارِدُ مِي فَرَمَايِدُ.

ج: «و هو اصل التجارة المربحة» بعد ایشان این جا یک اضافه‌ای که دارد با حرف آقای اصفهانی تفاوتی ندارد دیگر در واقع. حالا یک خرده تعبیرات مختلف هست ولی جان مطلب همیشه این بوده. آن جا هم از اول گفت که تعدد مطلوب، ایشان هم در اثناء کلام فرمود بالاخره تعدد مطلوب است. این روایتی که اگر...
س: ضمان می‌شود امرٌ تعبدي یعنی خلاف الاصل دیگر؟ یعنی صحتش می‌شود موافق اصل، ضمان آن می‌شود خلاف اصل، در حالی که بنابر تقدیر قبلی ضمان می‌شود موافق اصل، صحت می‌شود مخالف اصل.

ج: حالا عرض می‌کنیم.

ببینید این روایت که روایت حلبی است «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: فِي الْمَالِ الَّذِي يَعْمَلُ بِهِ مُضَارَبَةٌ لَهُ مِنَ الرِّبْحِ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ مِنَ الْوَضِيعَةِ شَيْءٌ إِلَّا أَنْ يُخَالَفَ أَمْرَ صَاحِبِ الْمَالِ فَإِنَّ الْعَبَّاسَ كَانَ كَثِيرَ الْمَالِ وَ كَانَ يُعْطِي الرِّجَالَ يَعْمَلُونَ بِهِ مُضَارَبَةً وَ يَشْتَرِطُ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَنْزِلُوا بَطْنَ وَادٍ وَ لَا يَشْتَرُوا ذَا كَبِدٍ رَطْبَةً» گفت بروید داخل مثلاً این صحرا بشوید آن جاها، و می‌گفت که حیوان زنده هم نخرید این‌ها ممکن است که در مسیری که می‌آیند از بین بروند این جور معامله نکنید یک چیز جامد بخرید. «قال عليه السلام فَإِنْ خَالَفْتَ شَيْئًا مِمَّا أَمَرْتُكَ بِهِ (حالا این جا علیه السلام نوشته ولی ای همان عباس است که این جور می‌گفت فَإِنْ خَالَفْتَ شَيْئًا مِمَّا أَمَرْتُكَ بِهِ فَأَنْتَ ضَامِنٌ لِلْمَالِ» این جور می‌گفت، می‌گفت اگر خالفت شیئاً ممّا امرتک، اگر مخالف... انت ضامنٌ للمال. یعنی این جا این جور استفاده کردند که یعنی اگر مخالفت من را کردی نه این که مضاربه باطل است مال باطل است تو ضامن هستی، اگر رفتی کبد خریدی و آن از بین رفت.

س: به باد دادی دیگر خودت؟؟؟

ج: بله این جور، نه این که اگر از بین رفته آمدی کذا. این ...

آقای اصفهانی بعد از این راه این جوری فرموده. فرموده «لکن الاّ أنّه لا یلائم ضمان الوضیعة لوقوع المعاملة علی طبق عقد المضاربة فی الرتبة الثانية فیتربّ علیها آثارها فلا یمكن التفکیک بین کون الربح بینهما و کون الوضیعة علی المالك بجعلها علی المضارب» می فرماید که این توجیه او را که ما کردیم با این که در روایت هست که وضیعه یعنی این که کاهش در ثمن پیدا اگر شد یا سود کاهش پیدا کرد بر گردن تو هست این جور در نمی آید. چون بر خلاف مضاربه که انجام نداده که وضیعه به گردن او باشد هر دوی آن ها مجاز بود هر دوی آن ها مأذون بوده. با این جور در نمی آید. این توجیه.

خب جواب این جا این است که همه ی روایات این دوی آن نیست. که بفرماید علیه الوضیعة. یک روایت هست که توی آن این است که اگر این کار را کردی، علیک الوضیعة. ولی توی همه اش این جوری نیست. فلذاست که می گوئیم این توجیه است برای آن روایاتی که علیه الوضیعة هست این توجیه قابل قبول است. آن روایتی که علیه الوضیعة هست آن وقت توجیه بعد و راه بعدی که حالا دیگر امروز نمی رسیم بخوانیم. آن می شود. که حالا راه بعدی.

پس بنابراین ما حالا سه تا راه فعلاً وجود دارد برای این که بگوئیم این معامله صحیح است و علی القاعده است. یکی این راه اول بود که علمین بلکه اعلام ثلاثه فرمودند. و یک راه عم راه دومی است که باز این جا وجود دارد مرحوم آقای اصفهانی فرمودند توی کلان سید ندیدم یکی هم راهی هست که مرحوم ایروانی فرموده. که حالا آن را هم عرض می کنیم. این جا هم کلمات امام، مرحوم آقای تبریزی هم حاشیه ی مفصله ای این جا دارند در فقه العقود هم همین جور حاشیه ی مفصله ای دارند که ان شاء الله باید متعرض آن ها بشویم. چون خوبی این ها این است که یک تضلّعی در این قواعد ابواب معاملات که پیش می آورد از این جهت مفید است متعرض شدن آن.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين»

پایان.